در حاشیه نمایشگاه بین‌المللی کتاب

تراژدی کتاب و نشر!

احمد راسخی لنگرودی

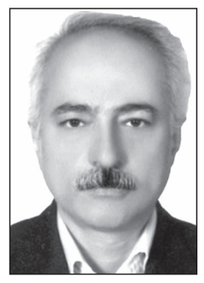

پرونده سی و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب هم با تمام حاشیه‌ها و حرف و حدیث‌ها بسته شد. برگزاری نمایشگاه کتاب هر ساله بهانه خوبی است برای پرداختن به سوانح کتاب و آنچه پیرامون دنیای چاپ و نشر می‌گذرد. گفتنی‌ها را در این باره دیگران گفته‌اند؛ اما ذکر یکی دو نکته در این مجال شاید خالی از لطف نباشد. کاری به آنچه در طول مدت ده روز از برگزاری نمایشگاه از طریق رسانه‌های دولتی تبلیغ می‌شد و آنچه کمابیش بر سر زبان‌ها می‌رفت، ندارم. به طور کلی اگر بگویم نمایشگاه امسال برای اهالی قلم و برخی از دست‌اندرکاران حوزه چاپ و نشر چندان چنگی به دل نمی‌زد، شاید سخنی به گزاف نگفته باشم. نمایشگاه به‌رغم نقاط مثبتش، کم و کاستی‌هایی نیز داشت. برخی از این کاستی‌ها به چگونگی برگزاری نمایشگاه برمی‌گشت و برخی نیز به حوزه کتاب که به نوعی نمایشگاه را از خود متأثر می‌ساخت.

اولا، شمار معتنابهی از ناشران پرمشتری، عنوان‌دار و فعال در حوزه چاپ و نشر، به دلایلی حضور خود را در نمایشگاه امسال دریغ داشتند. ناشرانی که با عرضه کتاب‌های خوب خود از نویسندگان خوب، همه‌ساله انبوهی از مشتریان نمایشگاه را جلب می‌کردند و غرفه‌شان در مقایسه با سایر غرفه‌داران شلوغ‌تر می‌آمد. امسال جای آنان در نمایشگاه، عجیب خالی بود. به‌خوبی آشکار بود چشمها حریصانه سراغشان را می‌گیرند؛ از همان راهروهایی که طبق حروف الفبا چیده شده بود تا اضلاع و زوایای سالن ناشران عمومی. عده‌ای برای دیدن عرضه‌های این ناشران عنوان‌دار راهی نمایشگاه شده بودند؛

ناشرانی که آثارشان در تمام کتابفروشی‌های سطح کشور دیده می‌شود و در میان جماعت کتابخوان شناخته‌شده هستند.

این ناشران غایب یکی دو تا نبودند که بتوان نادیده گرفت، فهرست بلندی را شامل می‌شدند؛ برای نمونه: نشر نی، نشر اختران، نشر قلم، نشر قطره، نشر مرکز، نشر ققنوس، کتاب پارسه، نشر مروارید، نشر کارنامه، نشر نگاه نو، نشر کویر، نشر نگاه، نشر روزبه و تعدادی دیگر.

نبود این دست از ناشران برای کسانی که دستی در نوشتن و چشمی برای خواندن دارند و در پی سنت همه ساله خود، نه فقط برای تماشا که برای خرید به نمایشگاه می‌آیند، سراسر دریغ بود. به گمانم کم دریغی هم نبود. دریغی بزرگ که در تاریخ برگزاری نمایشگاه‌های کتاب بی‌سابقه یا دست‌کم کم‌سابقه بود. فروش مجازی این ناشران جای خود، اما غیبت ظاهری آنها به لحاظ کیفی نمایشگاه را بیش از پیش از رونق انداخت و آن را کم‌فروغ کرد. بدین‌سان نوری از نورهای فضای نمایشگاه کم شد و انگیزه بازدید را از اهالی قلم و مشتریان واقعی و شیفتگان راستین کتاب گرفت. بسیاری از مخاطبان آثار برحسب شیوه همه‌ساله آرزوی دیدن آنان را داشتند. درواقع، این دسته از بازدیدکنندگان که با انگیزه خرید از تازه‌های این ناشران به نمایشگاه آمده بودند، ناامید و حسرتمند از نمایشگاه رفتند. قدم رنجه کردند، اما چه فایده، در نهایت امر توشه‌ای عایدشان نشد!

توجه داشته باشیم ناشران مطرح و نامور، نقش ستون‌های اصلی نمایشگاه را بازی می‌کنند. روح جاری در نمایشگاه، مدیون حضور فعال آنهاست. لازمه پویایی نمایشگاه کتاب، دیده شدن و قرار گرفتن این ستون‌های اصلی در جایگاه خود است. نقش این ستون‌هاست که به نمایشگاه هویت می‌بخشد و این دورهمی بزرگ فرهنگی را که سالی یک بار در تهران برگزار می‌شود، پرشور و نشاط‌آور می‌کند. وجود همین ستون‌هاست که خیل مشتریان کتاب و مشتاقان علم را از نقاط دور و نزدیک به صحن نمایشگاه می‌کشاند و موجب رونق هر چه بیشتر نمایشگاه می‌شود. اشتیاق مخاطبان به بودن این ناشران هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که حضورشان در نمایشگاه ضروری است.

تصویر نمایشگاه بین‌المللی کتاب در صورتی کاملتر می‌شد که هر یک از این ستون‌ها در جای خود قرار می‌گرفتند و مشتریان را به رسم هر ساله میزبانی می‌کردند. فاش بگویم در غیاب آنها نمایشگاه امسال چند ستون اصلی کم داشت! اینان با حضور هر ساله خود، از نمایشگاه یک فضای پرتحرک و پرجنب و جوش می‌ساختند، در حالی که در سی و چهارمین نمایشگاه خبری از این تحرک و جنب و جوش نبود.

ثانیا، وانفسای قیمت پشت جلد کتاب‌ها مزید بر علت بود، حتی قیمت آثار برخی از ناشران دولتی که در این شرایط وانفسا، حداقل از آنها انتظار می‌رفت بودجه خوانندگان را در نظر بگیرند. قیمت‌ها در مقایسه با یکی دو سال قبل، غالبا سه یا چهار برابر افزایش یافته بود؛ به گونه‌ای که گاه قیمت‌های نجومی، خریداران را سخت از خود می‌راند. دریغا که در چنین وضعیتی، پیش و بیش از آنکه به فهرست عناوین و محتوای کتاب‌ها نگاه شود، ناگزیر به قیمت کتاب‌ها نگاه می‌شد و یک نگاه دیگر هم به موجودی در جیب و کارت پول! برای اهالی قلم و شیفتگان کتاب فاجعه‌ای از این بالاتر؟!

فزونی قیمت‌های کتاب مثل نرخ ارزاق و اجناس حد و حصری نداشت؛ آن‌هم برای مشتریان بی‌پناهی چون کتاب که در این هجمه وسایل ارتباطی مدرن و ظهور فضای مجازی، به‌غایت اندک شده‌اند. آن‌چنان اندک که در دور و اطراف خود که نگاه کنیم، به سادگی یافت نمی‌شوند! یک کتاب دویست برگی قریب ۱۳۰هزار تومان و گاه بیشتر! قابل پیش‌بینی است که با این قیمت‌های سرسام‌آور، مشتریان کتاب روز به روز اندک‌تر هم بشوند؛ مثل آب‌رفتن شمارگان کتاب که در سالهای به شدت رو به افزایش است تا جایی که ...! و این یعنی نشان از یک بحران و آغاز یک پایان در حوزه چاپ و نشر!

با این تراژدی نوظهور، آشکار نیست چه دلخوشی برای قلم‌پرداز و قلم‌شناس می‌ماند. آیا جز یأس و سرخوردگی از هر چه کاغذ و قلم است، می‌توان چیز دیگری متصور بود؟ اصلا در چنین اوضاع و احوالی، چه جای آفرینندگی و خلق آثار جدید و ماندگار؟ با این اوضاع وانفسای کتاب واقعا به کجا می‌رسیم؟ چه چشم‌اندازی برای سوگند الهی «ن. والقلم و مایسطرون» می‌توان داشت؟! در چنین وضعیتی چگونه می‌توان عملا دست به توسعه فرهنگی زد و صدور فرهنگ را در سر پروراند و لطیفهٔ خواندن را به منزله امری لازم و بایسته در سطح جامعه ترویج داد. جز دوصد گفته که آن‌هم چو یک نیم‌کردار نیست!

راستی اهالی قلم چگونه خواهند توانست بدون قلم و نون نوشتن، زندگی کنند و از رهگذر «نانوشتگی» و «بی‌قلمی» ادامه حیات دهند؟ چقدر دشوار است برای نویسنده‌ای در این اوضاع و احوال بد و ناگوار دنیای نشر زیستن و جوهر نویسندگی را در خود آشکار نمودن و در راستای عشق وجود خود سرسختانه کوشیدن. کوتاه سخن که:

شرح این هجران و این سوز جگر
این زمانه بگذار تا وقت دگر

روایت آغاز جنگ

حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی — بخش دوم و پایانی

اختلافات ایران و عراق در نهایت به «قرارداد الجزایر» انجامید؛ اما ناآرامی‌های ایام پایانی رژیم سابق، بخش تندرو حزب بعث عراق را به فکر نقض قرارداد و باج‌خواهی از ایران انداخت. این موضع با اختلافات داخلی ایران در آغاز انقلاب، تقویت شد و جناح همفکر صدام در حزب بعث، خود را آماده حمله به ایران کردند. اینک ادامه سخن:

احمد حسن‌البکر ـ رئیس‌جمهور وقت عراق ـ عنصر جاافتاده‌ای بود که تمایل به جنگ و درگیری نداشت و می‌خواست مسائل با حسن‌نیت و تفاهم حل شود. او درک می‌کرد که انقلاب مردمی نیرومند در کشور همجوار می‌تواند یک فرصت و پشتوانه باشد؛ اما صدام و طیف طرفدارش که طیف تندرو و چپ آنها تلقی می‌شدند، معتقد بودند باید از فرصت فروپاشی رژیم شاه و سقوط ارتش و جانیفتادگی و شرایط ابتدایی حاکم بر ایران، بهره بگیرند و آنها وادار به تسلیم خواسته‌ها کنند، یا جنگی را آغاز کنند که پیش‌بینی پیروزی‌اش را هم می‌کردند.

او تمام عوامل پیروزی را که تصور می‌کرد، در اختیار داشت: هم حمایت بین‌المللی را داشت، هم سازماندهی نیرومند نظامی داخلی را و هم اطلاعات تقریبا تعیین‌کننده‌ای از طریق عناصر وابسته به خودش در داخل ایران را در اختیار داشت. او مطمئن بود که ما در این جنگ یا شکست می‌خوریم یا تسلیم خواسته‌های آنان می‌شویم؛ بنابراین آنها بر جنگ تأکید داشتند، اما حسن البکر و طیف پخته همراه او این اعتقاد را نداشتند.

معمولا وقتی که یک سفیر برای مأموریت به کشوری می‌رود، اول رونوشت اعتبارنامه‌اش را به وزیر خارجه می‌دهد و بعد برایش وقت تعیین می‌شود تا اعتبارنامه‌اش را به رئیس‌جمهور بدهد. من در قسمت رونوشت اعتبارنامه‌ام، خیلی سریع این مرحله را طی کردم و با شخصی تحصیلکرده و متین مواجه شدم؛ اما فاصله تقدیم رونوشت تا تقدیم اعتبارنامه به رئیس‌جمهور، طول کشید. معمولا باید یک تا دو هفته باشد، اما به بیش از یک ماه به طول انجامید که این موضوع ناشی از تبادل آرایی بود که در درون خود حزب بعث عراق وجود داشت. گروه تندرو مایل نبودند به این سرعت انجام شود، بلکه می‌خواستند کمی تأخیر بیفتد؛ اما گروه دیگر نظر دیگری داشتند.

وقتی قرار شد اعتبارنامه را به حسن البکر بدهم، به زیبایی از من استقبال شد. در آن جلسه، وزیر خارجه عراق، عزت ابراهیم که نیروی صدام و ناظر او بود، حضور داشت و طولانی‌ترین جلسه‌ای بود که یک رئیس‌جمهور با سفیری می‌توانست داشته باشد. این جلسه نزدیک به دو ساعت به طول انجامید و با توضیحات حسن‌البکر و دردل‌های او همراه بود. گروهی که حاکمیت را داشتند، مایل به تفاهم و ابراز حسن‌نیت بودند، اما گروه تندرو قطعا می‌خواستند برنامه‌های خودشان را دنبال کنند و انتقام تسلیم در برابر ایران را بگیرند؛ به همین دلیل کودتای حزبی صورت گرفت، حسن‌البکر استعفا کرد و صدام رئیس‌جمهور شد.

تغییر مواضع عراق

رسما مانورها شروع شد و صدام در نطقهای تعیین‌کننده‌اش، نسبت به ایران موضع گرفت و عمده فعالیتشان، تحریک همونطان خوزستانی و حتی کردهای ایرانی بود. ادعای حاکمیت بر شط‌العرب و جزایر سه‌گانه داشتند و بلندگوهای تبلیغاتی‌شان را به طرف گروه‌های طرفدار شاه فعال کردند. من با مراجعه به وزارت خارجه عراق، اعتراضاتی را به این ادعاها و مطالبی که در روزنامه‌هایشان بود، ابلاغ می‌کردم. آنها هم متقابلا اعتراضاتی داشتند نسبت به آنچه یا در روزنامه‌های ما مطرح می‌شد یا آنکه مسئولان سیاسی ما بیان می‌کردند. در یک مقطع جدی که من ملاقاتی با وزیر خارجه‌شان داشتم، گفتم: «شما می‌دانید که من علاوه بر اینکه نماینده دیپلماتیک هستم و از طرف وزارت خارجه به عنوان سفیر انتخاب شده‌ام، سوابق نزدیکی و آشنایی با رهبر انقلاب را هم دارم. شما چه مشکلی دارید و چرا مطرح نمی‌کنید؟» در ملاقات بعد، پیامی از طرف صدام به من دادند که من رأساً به ایران بروم و از امام خمینی نماینده‌ای تام‌الاختیار درخواست کنم که بیاید و در عراق با صدام مذاکره کند.

من به ایران آمدم و خدمت امام رفتم و شرایط را توضیح دادم که برنامه‌های عراق چیست و پیشنهاد اعزام نماینده برای مذاکره را هم داده‌اند. به دلیل آشنایی، پیشنهادم به امام این بود که در شرایط فعلی، بهترین نماینده‌ای که می‌تواند از طرف امام برای مذاکره برود، آقای هاشمی رفسنجانی است.

اطلاعات جبهه

□ امام امت طی پیامی بمناسبت فرارسیدن سال نو:
همه مسلمانها باید در مقابل ظلم‌ها و منکرات قیام کنند
□ وظیفه امروز این نیست که بر و یه مسجد بنشینیم دعا کنیم، وظیفه این است که ما باید قیام کنیم. ما باید همه چیز خودمان را در راه اسلام فدا کنیم.
از صفحه ۲

یکشنبه ۷ فروردین ماه ۱۳۶۷ ـ شماره چهل و ششم ـ تکشماره ۱۰ ریال

□ رئیس جمهوری در پیامی به مناسبت حلول سال نو:
پیروزی‌ها و پیشرفت‌های ما، مرهون عنایت الهی است
در صفحه ۲

□ گزارش کامل عملیات والفجر ـ ۱۰
۵ شهر عراق در جریان ۵ مرحله عملیات «والفجر ـ ۱۰» آزاد شد

نیروهای ایران در واپسین روزهای استقامه‌ها با آغاز عملیات بزرگ والفجر ـ ۱۰ ضمن آزاد سازی ۵ شهر مهم عراق، در چهار شهر مرزی «نوسود» پیش از یکهزار کیلومتر از اراضی عمیق عراق را آزاد کرده و با کشته و مجروح کردن ۱۱ هزار نیروی بعثی ـ ۲۴۰۰ تفر دیگر از جمله دهها افسر و درجه‌دار را به اسارت خود درآوردند. در این عملیات که در عمق ۳۰ کیلومتری خاک عراق انجام شد، ارتباط شمال و جنوب استان سلیمانیه قطع شد و بخش آن ۱۰۵ کیلومتر آبهای دشتی نیز مدتها قرار گرفته و سرنگون شدند. چنانچه‌کار در اولین روزهای سال جدید با بمباران شیمیایی شهر حلبچه، ۵ هزار نفر از اهالی بیگناه این شهر را به شهادت رساند.

زندگان اسلام در ادامه عملیات مقابله به مثل خود طی ۱۰ روز گذشته، تاسیسات استراتژیک شهرهای بغداد، ناصریه، کوت، کرکوک، موصل، بصره، عماره، مثرمک زمین به زمین خود قرار دادند جنگ‌های ایران نیز در ۱۲۱ عملیات رزمی، مواضع و استحکامات دشمن در منطقه عملیاتی والفجر ـ ۱۰ را رام‌ها کوبیدند.

در جریان نبردهای والفجر ـ ۱۰ یک سرتیپ، ۲ سرتیپ، ۱۷ سرهنگ، ۱۲ سرگرد، ۸ سروان، ۳۴ ستوان و دهها درجه‌دار دشمن به اسارت نیروهای اسلام درآمدند.

سایر گزارشها از تحلیل ۱۰ روزه جبهه‌های جنگ تحمیلی در پی از نظرتان می‌گذرد:

***

ـ اولین مرحله عملیات والفجر ـ ۱۰ در ساعت ۲۳/۲۰ دقیقه شامگاه، سه شنبه ۵ اسفند ماه ۶۶ با رمز مقدس «یا رسول الله» در منطقه عمومی «نوزه» در استان سلیمانیه عراق آغاز و به آزادی کامل شهر «نوزه» و استقرار سپاهیان اسلام در آن کوه منتهی شد.

رزمندگان اسلام در این عملیات با عبور از مواضع ایذایی بی‌شمار و مواضع طبیعی از جمله رودخانه‌های خروشان منطقه، قوای دشمن را مورد حمله سریع و غافلگیرانه خود قرار دادند.

سپاهیان اسلام در پی عملیات پیروزمند «فطر ـ ۷» که به آزادسازی ارتفاعات حساس «مزبلا» و تواز مرزی منجر شد، عملیات والفجر ـ ۱۰ را در حدود ۳۰ کیلومتری خاک عراق آغاز کردند.

براساس این گزارش، نیروهای اسلام برای دفع «حسین» به خطوط مقدم نیرو در حمله به قلب دشمن، علاوه بر طی مسیری طولانی و با عبور از رودخانه خروشان و عمیق منطقه که با تلاش جهادگران جهادسازندگی آماده عبور گردید، ساعتها پیاده به سوی ارتفاعات «صف العمور» منطقه عمومی «مزبلا» را پیمایی کردند و در فاصله کمی از دشمن قرار گرفتند. دشمن را که در دریافت انواع مواضع ایذایی مستقر بود، غافلگیر کرده و نارومار نمودند.

سپاهیان توحید پیشروی خود را از «مزعجر» به شهر «مزبلا» آغاز کرده و با آزادی روستاهای منطقه، پیروزمندانه وارد شهر «مزبلا» شدند.

رزمندگان اسلام در این عملیات با تسلط بر ارتفاعات استراتژیک شمال شرقی «مزبلا»، روستاهای «گچینه بالا»، «دره گرگاه»، «میرسیرو»، «رستم بیگ»، «گرارو»، «کاوینه»، «کاوینه پایین»، «صحمدچره»، «تازا»، «ده»، «شیر»، «مرد»، «نوزه»، «احمدشیخی گرد»، «کریکت»، «بی‌بی‌مرکه»، «ماس»، «ده جوله»، و «گریکت» «دیره»، «مرمیله»، «هانی تیره» و «سرمیله» و جنوب روستاهای «جم زیره» و «رکع» در ۱۲ کیلومتری شمال شهر «مزبلا» را آزاد کردند و با قطع ارتباط نیروهای دشمن در «مزعجر» «مزبلا» به «میدساتیو» و «مزبلا» به «حلبچه» نیروهای عمل کننده را در «مزعجر» عملیاتی به «تنگ سلمن آزاد» اهالی روستاهای آزاد شده در منطقه عملیاتی والفجر ـ ۱۰ به علم‌برافراشتن رژیم عراق مناطق خود را تطهیر نکرده بودند، به هنگام حمله رزمندگان اسلام به «وجه آمده» و از آنان استقبال کردند. فرماندهان عملیاتی قوای اسلام نیز در مساجد روستاهای منطقه با مردم به گفتگو نشستند.

مقابلان نیروهای هوانیروز در اولین ساعات آغاز عملیات در پشتیبانی از نیروهای اسلام، حملات کوبنده خود را با موشک باران مواضع و قرارگاههای دشمن آغاز کردند.

تجزیه‌دارن هوانیروز با انجام دهها پرواز عملیاتی امان را از نیروهای زبون دشمن گرفتند.

بقیه در صفحه ۲

● بدنبال ارسال تلگرامی از سوی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به محضر امام خمینی فرمانده کل قوا در باره پیروزی‌های درخشان و حماسه‌های رزمندگان اسلام در عملیات «والفجر ـ ۱۰»، امام خمینی، پیامی به این شرح ابلاغ کردند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای محسن رضائی فرمانده محترم کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از عنایت خداوند بزرگ و توجه رسول معظم او به این ملت مظلوم و ایثارگر و رزمندگان ساختمن اسلام در پیروزی بزرگ و حیرت‌آوری «والفجر ـ ۱۰» سپاسگزارم. به یقین این هدیه الهی از حتم این سال برخاده، تحقق وعده «ان تنصروالله ینصرکم» و بشارت خداوندی و شیعه‌ای می‌کند و خواهم دید که جهانخواران چگونه در تبلیغات مسموم خود از کنار این پیروزیهای بزرگ و جنایات صدامیه خواهند گذشت.

بقیه در صفحه ۲

در پاسخ به پیام فرمانده کل سپاه پاسداران پیرامون پیروزیهای بزرگ والفجر ـ ۱۰

امام: پیروزی بزرگ و برق آسای والفجر ـ ۱۰ ثمر مقاومت بی‌نظیر این ملت است

در مصاحبه مطبوعاتی و رادیوتلویزیونی با خبرنگاران خارجی و داخلی

رئیس مجلس: عملیات جنگی تا رسیدن به اهداف امان ادامه خواهد یافت

نقش اول

جمعه‌ی خونین حلبچه؛ نوید سقوط جانیان بغداد

جمعه، روز اتصال به خداست، روز جماعت است و اجتماع و نه روز اجتماعی که جمعه‌ی روز اقصای ظلم ظالمان و ادامه ظلم

امام فرمودند باید فکر کنند. روز بعد که رفتم، امام فرمودند: «من به حسن‌نیت عراقی‌ها باور ندارم. اینها ما را در شرایط ویژه‌ای تصور کرده‌اند و می‌خواهند در مذاکره ما را تسلیم خواسته‌هایشان بکنند تا ادعاهای واهی آنها را بپذیریم» و گفتند من از طرف ایشان بگویم که: «فلانی ضمن تشکر از حسن‌نیت شما، ترجیح می‌دهد مذاکره‌کنندهٔ رسمی با شما، نماینده واقعی مردم باشد. ما در آینده نزدیک، انتخابات ریاست‌جمهوری داریم. مردم نماینده رسمی خود به عنوان رئیس‌جمهور کشور را انتخاب خواهند کرد. در آینده نزدیک انتخابات مجلس شورا داریم و نمایندگان واقعی مردم انتخاب خواهند شد. من ترجیح می‌دهم نماینده‌ای اعزام شود که از طرف منتخب مردم ایران باشد. در شرایط فعلی که مرحله گذار از پیروزی انقلاب و رسمی شدن حاکمیت است، ترجیح می‌دهم که من کسی را اعزام نکنم. اجازه دهید انتخابات برگزار شود و نماینده رسمی ما برای مذاکره بیاید و شما تا آن موقع که مردم نماینده‌شان را انتخاب می‌کنند، حسن‌نیت نشان دهید تا شرایط برای مذاکره مناسب باشد.» من هم آمدم و عینا همین مسائل را نقل کردم.

سناریوی جدید

طبیعتا آنها در ترفندشان شکست خوردند. البته اخیراً شیطنتی را احساس کرده‌ام که برخی رسانه‌های مجازی به آن دامن می‌زنند و ادعایی را مطرح می‌کردند که: «صدام برای مذاکره اعلام آمادگی کرده بود یا خودش به ایران بیاید و من به اتفاق مرحوم بهشتی و مرحوم بازرگان خدمت امام رفتیم و امام این پیشنهاد را رد کردند و من گریه کردم که...» این موضوع صحت ندارد. آنها تلاش کردند جلوه دهند که من و مرحوم بهشتی و مرحوم بازرگان علاقه‌مند به مذاکره بودیم تا جنگ نشود، ولی امام با خشکی مخالفت کردند! در صورتی که اصلا این‌گونه نیست و امام کاملا با ماهیت آنها آشنا بودند. بعد از آغاز جنگ هم امام با دریادلی شرایط را طوری جلو بردند که عراقی‌ها محکوم شدند و صدام در نهایت سقوط کرد.

پیغام امام را به وزیر خارجه‌شان دادم و گفتم که: «امام ضمن تشکر از حسن‌نیت ایجادشده، ترجیح می‌دهند نماینده واقعی مردم برای مذاکرات بیاید و چون انتخابات در پیش است، ترجیح می‌دهند منتخب مردم تصمیم بگیرد. شما هم فضا را با اعتماد پیش ببرید تا اگر قرار است مذاکره‌ای صورت بگیرد، در فضای آرام باشد.»

این ماجرا گذشت و آنها به‌شدت ما را کنترل می‌کردند و تقریبا هفته‌ای یک بار تحرکاتی می‌کردند. عده‌ای را به عنوان خلق عرب تحریک می‌کردند و می‌آمدند جلوی سفارت شعار می‌دادند. آنها برای اینکه مدعی شوند انقلاب در امور داخلی آنها دخالت کرده است، می‌آمدند و صحنه‌های ساختگی درست می‌کردند؛ مثلا در مسیری که طارق عزیز یا شخصیت دیگری عبور می‌کرد، نارنجکی پرت می‌کردند که چند نفری را زخمی می‌کرد و بعد مدعی می‌شدند این نارنجک را یک ایرانی پرتاب کرده است! با این بهانه‌ها خبرهایی را بزرگ می‌کردند که ایرانی‌ها تحرکاتی دارند. به همین دلیل سعی می‌کردند مراکز ایرانی را کنترل کنند. یکی از این مراکز، مدارس ایرانی بود و به همین دلیل مدارس را تعطیل و دانش‌آموزان را اخراج کردند. حوزه علمیه نجف را تهدید و خیلی از علما را اخراج کردند.

ما در بصره و کربلا کنسولگری داشتیم و عراقی‌ها در کرمانشاه و خرمشهر. می‌دانستم که کنسولگری‌های آنان فعال است و برای آینده‌شان در حال جمع‌کردن نیرو و یارگیری هستند؛ اما کنسولگری ما از آنجایی که به‌شدت تحت کنترل بود، کسی جرأت مراجعه به آنجا را نداشت. من پیشنهاد دادم کنسولگری‌های‌مان را تعطیل و متقابلا کنسولگری‌های عراقی‌ها را هم تعطیل کنیم. خوشبختانه موافقت شد و کنسولگری‌ها بسته شد. البته آنها آمدند و تحت عنوان لانه خرابکاری، عده‌ای را به کنسولگری‌های ما ریختند و هر چه بود، تاراج کردند و اسناد سجلی را که در کنسولگری‌های ما بود، برداشتند. مثلا افرادی را که ایرانی بودند و شناسنامه ایرانی گرفتند، ربودند.

این تحرکات بود تا زمانی که من در یکی از سفرهایم به ایران، پیام علاقه‌مندان امام را رساندم و آنها ادعا کردند که من در امور داخلی عراق دخالت می‌کنم! بعد پیغام دادند که ظرف ۴۸ ساعت عراق را ترک کنم؛ اما این را اعلام نکردند. در آن زمان آقای خرازی معاون سیاسی وزیر خارجه بودند که من به ایشان پیام محرمانه فرستادم اینها پیشنهاد اخراج مرا داده‌اند و ۴۸ ساعت وقت تعیین کرده‌اند؛ من پیشنهاد می‌دهم شما رسما و علنا سفیرشان را به دلیل دخالت‌هایی که می‌کند، اخراج و مرا احضار کنید که این یک برند تبلیغاتی باشد.

همین طور هم شد و وزارت خارجه ما رسماً سفیر عراق را با مهلت ۲۴ ساعته اخراج و مرا هم احضار کردند. من آمدم و آقای مهدی بشارت که از دیپلمات‌های بسیار کاردان و ورزیده و امین بود، مسئولیت سفارت را بر عهده گرفتند. من در اسفند ۵۸ به ایران بازگشتم و مرحوم حاج احمدآقا پیشنهاد دادند مسئولیت روزنامه اطلاعات را بپذیرم که اطاعت کردم و از اردیبهشت ۵۹ تا به حال در روزنامه اطلاعات هستم.

پیش‌بینی حمله عراق

من حمله عراق را پیش‌بینی می‌کردم. من در جریان آن حرکت میهن‌دوستانه و بزرگوارانه‌ای که مسئول امنیتی ما در عراق کرده بود، قرار گرفته بودم و زمانی که به سفارتخانه رفتم، در اتاقش را بازکردیم؛ اما متوجه شدیم که او با کمال هوشمندی هیچ سندی را باقی نگذاشته و همه را به ایران منتقل کرده است. فقط یک سند در گاوصندوق بود که خیلی مهم بود. آخرین مذاکراتی که ایشان در رابطه با برخورد با امام و هجرت صورت گرفته بود، گزارش کرده بود و رونوشت این سند را در گاو صندوق اتاقش نگه داشته بود. در این سند گزارش شده بود که پیرو درخواست و توافق، سعدون شاکر (که عالی‌ترین مقام امنیتی بود) با آقای خمینی ملاقات کرده است، صحبت‌هایی شده و خمینی تسلیم نشده و تصمیم به عزیمت به خارج از عراق گرفته است. پیشنهادی هم مقامات عراقی در آن زمان داده بودند که: ما قدرت نفوذ در فلانی را نداریم؛ اما یک نفر هست که رابط و مورد اعتماد اوست، اگر بتوانید او را جذب کرده و از طریق او در ایشان نفوذ کنید، موفق می‌شوید؛ اما او خیلی حرامزاده و جلب است.

منظورشان من بودم! این سند را دیدم و پس از برگشتنم به ایران، در یکی از مناسبت‌ها مصاحبه‌ای کردم و ماجرای آن مسئول امنیتی را گفتم و اعلام کردم که مقامات عراقی برای جذب او و همکاری در مسیر توطئه‌هایشان، پیشنهاد این‌چنینی دادند و این مسئول اظهار کرد: «من ترجیح می‌دهم به دست هموطنانم در کشور قطعه‌قطعه شوم، اما مزدور این بی‌شرف‌ها نشوم.» گفتم: من به عنوان یک کارگزار وابسته به انقلاب، به وجود چنین انسانی افتخار می‌کنم و بر ایشان درود می‌فرستم؛ چرا که ملتی داریم که با وجود همه تنگناها، در مقاطع تعیین‌کننده و حساس نسبت به حرمت به میهن و مردمشان، از هیچ گذشتی فروگذار نیستند.

روز دوم یا سوم ورودم به روزنامه اطلاعات بود که وقتی می‌خواستم وارد شوم، دیدم فردی منتظر من است؛ همان مأمور امنیتی بود. او به من گفت: «مصاحبه شما باعث نجات من شد. از زمانی که از عراق بازگشتم، نمی‌توانستم با آشنایان و فامیل‌هایم ارتباط داشته باشم و آنها هم از من به دلیل وابستگی‌ام به ساواک پرهیز می‌کردند. وقتی شما این مصاحبه را کردید، همه علاقه‌مندانم به من افتخار کردند و همین مصاحبه باعث نجات من شد!»

من همان‌جا ایشان را به مسئول نخست‌وزیری معرفی کردم. هنوز وزارت اطلاعات تشکیل نداده بودیم و تنها در نخست‌وزیری، معاونتی بود که عهده‌دار امور اطلاعاتی و امنیتی بود و آن موقع آقای خسرو تهرانی مسئول این دفتر بود. من ایشان را به آقای تهرانی معرفی کردم و به قدری وجودش مفید بود که حد نداشت. او در بهره‌گیری از امواج و شنودها تخصص داشت، خرمشهری بود و زبان عربی هم می‌دانست و به دنبال آغاز جنگ، در بخشهای مربوطه بیشترین خدمات و حمایت‌ها را کرد و نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای داشت. ایشان هر عیدی که می‌شود، تبریکی برایم می‌فرستند. شنیدم که بعد از پایان جنگ، بازنشسته شدند. فرد بسیار شریفی هستند و خانواده بسیار محترمی هم دارند.

در دوران جنگ، یکی از پدیده‌های نادر دیپلماتیک، وجود سفارت فعال دو کشور بود که فعالیت‌های سختی هم داشتند! در بحبوحه جنگ کاردار احضار می‌شد و پیام می‌دادیم و بالعکس. شدیدترین کنترل‌ها را نسبت به سفارتخانه ما داشتند و شدیدترین اهانت‌ها به کارکنان ما صورت می‌گرفت. چندین سال محاصره بودند و شخصیت تعیین‌کننده و عنصر سرنوشت‌سازی که در آن روزهای محاصره منشأ خدمات بسیاری شد، آقای مهدی بشارت است. ایشان خاطرات زیادی از آن روزها دارند.

اطلاعات جبهه

با آغاز جنگ، آنچه امام [از مطبوعات] انتظار داشتند، این بود که آب به آسیاب دشمن نریزیم، باعث تضعیف روحیه هموطنان نشویم و روحیه رزمندگان را تقویت کنیم. اصل کلی هم که از ابتدا داشتند، این بود که دروغ نگوییم، فحاشی و تندروی نکنیم و حقایق را بگوییم، اما مسائل امنیتی را رعایت کنیم. امام تأکید داشتند دروغ گفتن حرام است، اما هر راستی را گفتن واجب نیست. قبل از هر چیزی هم از نمایندگانشان انتظار داشتند: ما در اطلاعات بودیم، برادرمان خاتمی در کیهان و دوستان دیگر در رسانه‌های دیگر. برخی مواقع امام نگران بودند تکیه تبلیغاتی رسانه‌ها بیشتر روی بزرگ‌نمایی اخبار مربوط به رهبران کشورها باشد. در مقطعی ما را جمع کردند: من، آقای خاتمی و فکر می‌کنم آقای مسیح مهاجری، آقای نبوی از رسالت و آقای گرشاسبی هم از ابرار. امام پرسیدند: «یعنی چه که مرتب اخبار و عکس من را منتشر می‌کنید؟» بروید سراغ کسانی که اخبار و نقش آنها در این کشور تعیین‌کننده است و گمنام هستند.» تأکید کردند علاوه بر رزمندگان و نیروهای مسلح که مورد توجه قرار می‌گیرند، صنعتگری که در شرایط تحریم ابتکار به خرج می‌دهد، باید نشان داده شود؛ پلیسی که در تابستان گرم سر چهارراه می‌ایستد و ترافیک را کنترل می‌کند و با آلودگی صوتی روبروست، باید نشان داده شود. یعنی چه که هر روز عکس من و رئیس‌جمهور را می‌گذارید؟ دیگر از امروز حق ندارید عکس و خبر من را تیتر اول یا در صفحه اول بیاورید!

در آن ایام نیازی را که فکر می‌کردیم ضرورت دارد به آن توجه شود اما جایش خالی بود، در اطلاعات برآورده کردیم. همان‌طور که گفتم، عراق از مدتها قبل برنامه‌ریزی کرده بود و برای کنترل اطلاعات و تقویت روحیه نیروهای مسلحش نشریه ویژه‌ای را طراحی کرده بود به نام «القادسیه». قادسیه همان جنگی بود که اعراب بر ایران پیروز شدند. این نشریه مخصوص نیروهای نظامی بود. ما آمدیم و «اطلاعات جبهه» را پایه‌گذاری کردیم. قبل از آن هم شورای سردبیری ما به سراغ رزمندگان می‌رفتند و در جبهه‌ها با فرماندهان ملاقات‌هایی داشتند؛ مثلا با مرحوم خرازی ملاقات تعیین‌کننده‌ای داشتند و سرانجام پذیرفتند نشریه اختصاصی برای جبهه‌ها عرضه شود.

در آن زمان نشریات متفاوتی بودند که هر کدام خط خاصی داشتند و نوعاً اختلافات داخلی را دامن می‌زدند. نشریه «انقلاب اسلامی» بنی‌صدر بود و «جمهوری اسلامی» هم در مقابلش. بعداً «رسالت» هم به آنان اضافه شد. طبیعتا درگیری‌هایی سیاسی که وجود داشت، رزمندگان را نگران می‌کرد. برای اینکه نشریه‌ای که در مسیر صحیح آگاهی‌بخشی باشد و نیاز رزمنده‌ها رفع شود، ما اعلام آمادگی کردیم؛ از امام هم اجازه گرفتیم و دوستان اطلاعات جبهه را راه‌اندازی کردند. [illegible] بود و تا وقتی که جنگ ادامه داشت، توزیع می‌شد، موسمی بود. البته گاه به مناسبت‌هایی، هر روز بود و گاهی هم هفتگی. خبر و داستان داشت و نشریه خوبی بود...

Pishkhan.com

***آنچه امام از مطبوعات انتظار داشت، این بود که آب به آسیاب